فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc512337749)

[اقسام اطلاق در اصول فقه 2](#_Toc512337750)

[اقسام اطلاق مفهومی 2](#_Toc512337751)

[انظار مختلف در جامعیت تقسیم اطلاق به لفظی و مقامی 3](#_Toc512337752)

[روایت نمازخواندن حماد 4](#_Toc512337753)

[وجه تمایز اطلاق لفظی و مقامی 5](#_Toc512337754)

[ذکر ادات حصر در اطلاق مقامی 5](#_Toc512337755)

[معناداری ناگفته‌های متکلم؟! 6](#_Toc512337756)

[استفاده رضایت از عدم ردع شارع 6](#_Toc512337757)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

**موضوع: اصول فقه/مطلق و مقید/ اطلاق مقامی**

# اشاره

بحث ما در اطلاق به اینجا رسید که ذیل مقدمات حکمت، چند مطلب بیان شد که مطلب هشتم بحث انصراف بود.

همان‌طور که انصراف یک بحث اثرگذار، عینی و جدی بود، بحث بعدی هم به‌عنوان یک بحث مستقل در باب اطلاق مقامی است که بسیار مهم است، مخصوصاً از منظری که بیان می‌کنم و احیاناً شمولی که می‌تواند این اطلاق پیدا بکند، اهمیت بالایی پیدا می‌کند.

# اقسام اطلاق در اصول فقه

همان‌طور که در اصول فقه نظر کردید و کم‌وبیش هم در کتب اصولی دیگر ملاحظه کردید، اطلاق را به اطلاق لفظی و اطلاق مقامی تقسیم می‌کنند، در این تقسیم بعضی معتقد به این هستند که این تقسیم، تقسیم حقیقی است، به این معنا که اطلاق یک معنای جامعی دارد که در هر دو محفوظ است و سریان دارد، بعضی هم به رأی دیگری معتقد هستند و آن این هست که کلمه اطلاق، مشترک لفظی است و تقسیم به این شکل هست که «المسمی باالاطلاق» دو قسم است، یکی لفظی و دیگری مقامی است.

# اقسام اطلاق مفهومی

بنا بر احتمال اول؛ اطلاق مفهوم جامع حقیقی دارد که به دو قسم تقسیم می‌شود، بنا بر نظریه دوم؛ مفهوم اطلاق، یک مفهوم واحدی نیست که گفته شود قدر مشترک این دو هست و آن تقسیم به این دو قسم شده است، لذا در این‌طور موارد می‌گویند، وقتی دو قسم باهم نسبتی و اشتراکی ندارند، اگر تقسیم کنیم، باید یک تجوزی را قائل بشویم، باید بگوییم «المسمی باالاطلاق» اما لفظی و اما مقامی، نظیر آنی که در کلی در المنطق و حاشیه کتب دیگر منطق آمده است که می‌گوید: کلی طبیعی و منطقی و عقلی وجود دارد، آنجا گفته‌شده که کلی عقلی و منطقی و طبیعی، قدر جامعی میان این‌ها نیست، لذا اگر گفته‌شده که کلی علی اقسام ثلاثة، برای اینکه جامعی وجود ندارد که بگوییم به این سه قسم تقسیم می‌شود، باید بگوییم که یعنی «المسمی بالکلی» سه قسم است، واژه المسمی تقسیم را درست می‌کند.

قوام تقسیم به این است که مقسم، مفهوم مشترک موجود در همه اقسام باشد و اگر جای این نبود، باید تجوزاً گفته شود: «المسمی بالکلی»، گاهی گفته می‌شود که کلمه به اسم و فعل و حرف تقسیم می‌شود، همه این‌ها کلمه هستند، گاهی گفته می‌شود که کلی سه قسم است، کلی عقلی و طبیعی و منطقی، هیچ ربطی باهم ندارند، لذا گفته می‌شود: «المسمی بالکلی».

# انظار مختلف در جامعیت تقسیم اطلاق به لفظی و مقامی

دو نظر در جایی که گفته می‌شود اطلاق به دو قسم 1 – لفظی 2 – مقامی تقسیم می‌شود وجود دارد.

برخی می‌گویند، وجه مشترک مفهومی میان این دو وجود دارد و لذا تقسیم حقیقی است، بعضی می‌گویند که این‌ها آن‌قدر باهم فاصله‌دارند و از هم جدا هستند که قدر جامعی میان آن‌ها نیست و اگر گفته می‌شود که اطلاق بر دو قسم است، یعنی اطلاق دو معنا دارد، یعنی «المسمی باالاطلاق»، بر دو قسم هست، این مطلب در آینده باید به‌تدریج مشخص بشود که کدام درست است.

برای اینکه واضح‌تر بشود، یک مقایسه تمثیلی میان این دو قسم لفظی و مقامی بیان کنیم که نزدیک‌تر به شناخت حقیقتش بشویم و اینکه اطلاق مقامی از کجا پیدا می‌شود.

اطلاق لفظی مثل «اعتق الرقبة»، «اکرم العالم»، «اقم الصلاة»، این‌ها همه اطلاق هستند و اطلاق لفظی هستند، در «اعتق الرقبة»، رقبه مؤمن یا کافر، رقبه جوان یا پیر، گفته می‌شود که اعتق الرقبه اطلاق دارد، لفظ می‌تواند تقسیمات فراوانی را بپذیرد، مولا در مقام بیان بوده که می‌توانست همه حرفش که مرتبط با این حکم است، بگوید و در این مقامی بوده که چیزی بیان بکند، چیزی نگفته و قیدی نزده است، بنابراین همه اقسام را در بر می‌گیرد، مثلاً «صلّ»، می‌تواند با قنوت باشد یا بدون قنوت باشد، مولا فرموده که صلّ، در مقام بیان هم بوده، اما قیدی نزده است که با قنوت یا بدون قنوت باشد، بنابراین هر دو این‌ها مشمول صلّ هست و مجزی است.

این‌ها اطلاقات لفظی است که از آغاز تا امروز، ما با این‌ها سروکار داشتیم، وقتی می‌گفتیم : «ما دل علی شایعٍ فی جنسه»، از تعریف تا تقسیم به شمولی و بدلی و استغراقی و مجموعی تا مقدمات حکمت، همچنین تا انصراف، همه این‌ها که می‌گفتیم، بر محور اطلاق می‌گشت.

# روایت نمازخواندن حماد

نوع دیگر اطلاق هم این است که در یک روایتی از امام خواهش یا سؤال می‌کند که «علمنی وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم»، به من وضو پیغمبر را آموزش بده، امام در پاسخ، تصویر وضو رسول خدا را بیان می‌کنند، یا در روایت معتبره در مورد حماد است که به امام می‌گوید که من کتاب حریز را حفظ هستم، حماد جلوی امام صادق علیه‌السلام نمازی خواندند، وقتی امام آن نماز را دیدند، خیلی مورد مذمت قراردادند و فرمودند که چقدر زشت است برای کسی با جایگاه تو، به این سن برسد و این‌طور نماز بخواند، بعد حضرت شروع به نمازخواندن کردند و نماز را آموزش دادند.

حضرت در این مقام بودند که یک نماز کاملی را در عمل نشان بدهند، نماز را خواندند و بعد حماد را سرزنش کردند و مورد عتاب قراردادند، این روایت در کتاب الصلاة است، حماد بن عیسی شخصیت بسیار بزرگی بوده است.

اطلاق مقامی در جایی است که امام در مقام این بوده است که پیرامون یک موضوعی هر چه هست، شرایط و اجزاء را بیان کنند، اینکه اینجا امام در مقام این بود که هر چه مربوط به وضوی رسول خدا هست، بیان بکنند، در این تبیین و تصویر وضو رسول خدا، معلوم می‌شود که بعضی موارد نیست، با اطلاق؛ شرطیت و قیدیت آن‌ها را نفی می‌کنیم، یا در روایت حماد، می‌گوییم که امام در مقام این است که نماز صحیحی ارائه بکند و تصویر بکند، امام در نمازی که در اینجا فرمودند و خواندند، مثلاً جلسه استراحت نیست، یا قنوت نیست مثلاً.

اگر در این مقام بیان یک بسته جامع نبود، این روایتی که می‌گوید که در نماز مثلاً سجده بکنید، نمی‌توان گفت که پس قنوت شرط نیست، مگر اینکه روایت در یک شرایط جدیدی قرار بگیرد، یا گفتند، یا قرائن حالیه وجود دارد که امام در اینجا می‌خواهند صوم و صلاة کامل را بیان بکنند، مثلاً ده مورد گفته‌اند و یازدهمین مورد را بیان نکردند، این‌ها اطلاق مقامی هستند.

وجه مشترکش این است که همان‌طور که در اطلاق لفظی ما قیدیت و شرطیت و جزئیت و امثالهم را با کون المولا فی مقام البیان با ادای این لفظ نفی می‌کردیم، مثلاً گفته‌شده «اکرم العالم»، این عالم باید عادل و فقیه باشد، اما قیدی نزدند، بنابراین هر عالمی را می‌شود اکرام کرد، نفی می‌کنیم شرطیت و بار اضافه را با این اطلاقی که در لفظ جاری کردیم.

همین‌طور در قسم دوم هم ما یک‌چیزی را نفی می‌کنیم، ازاین‌جهت با این مقام بیان او که مثلاً ده شرط را در وضو یا نماز بیان کرده است، اما یازدهمین شرط را بیان نکرده، بنابراین نیازی به یازدهمی نیست، ازاین‌جهت اطلاق دومی با اولی مشابهت دارد که در مقام بیان بودنی است که گفته‌ها را می‌پذیریم و ناگفته‌ها یعنی نیازی به انجام نیست.

# وجه تمایز اطلاق لفظی و مقامی

اما وجه تمایز اطلاق دومی با اولی این است که در اطلاق اول که اسمش را اطلاق لفظی بیان کردیم، یک‌کلمه‌ای مثل عالم، یا رقبه یا صلاة آمده است، تقسیمات و حکم روی همان موضوع قرار گرفته است، می‌گوییم چون تقسیمات را نگفته است، برایش مهم نیست، شمول دارد.

اما در اطلاق مقامی مفروض این است که یک امری نیامده که مثلاً صلّ، بعد شک می‌کنیم در جزء برای نماز، بعد می‌گوییم صلّ اطلاق دارد، این‌طور امری نیست، بلکه گفته شده است که مثلاً به این صورت نماز می‌خواند، یا به این صورت حضرت نماز خواندند، ما با یک مقدمات لفظی یا لبّی و قرائن لفظی یا لبّی فهمیدیم که آن در این مقام هست که همه‌چیز را در مورد نماز را بیان کند، بعضی را گفته و بعضی را نگفته است، پس عمل به نگفته‌ها نیازی نیست.

در قسم دوم اطلاق نمی‌شود وصف یک‌لفظی بشود، کلمه‌ای مشخص نمی‌شود در اینجا گذاشت، مثل صلاة، رقبه، عالم، وضو اطلاق دارد، در بیان این شرایط و قیودی که در اینجا آمده است، کلمه امر مطلق به این صورت لفظی نداریم، اما قرینه حالیه‌ای وجود دارد که این در مقام این است که همه اجزاء و شرایط نماز را بگوید، شبیه آنجایی که گاهی در لفظ می‌گوید که مثلاً انّما الصلاة هکذا، اینجا حصر است و نماز را حصر در این موارد می‌کند، گاهی این حصر لفظی نیست، اما مقام این است که بنا هست همه‌چیز را بیان بکند.

بنابراین در اطلاق مقامی، اطلاق و معنای نفی قید و شرط وجود دارد، اما نفی قید و شرط، وصف برای یک لفظی نیست که بگوییم این اطراف را در بر گرفته است، یا در مقام بیان همه‌چیز هم با لفظ انّما نیست که مدلول لفظی بشود، گاهی مواردی، مقام، مقامی می‌شود که انسان می‌فهمد که در اینجا بنا هست که همه‌چیز را بگوید، هر چیز را که نگفت، دیگر نیازی نیست، این اطلاق مقامی هست.

# ذکر ادات حصر در اطلاق مقامی

اگر ادات حصر را بیاورند، مقداری لفظی می‌شود، شاید مقدمات لبیّه نباشد، اما تا وقتی‌که ادات حصر نیاید و به طور مثال بگوید که وضوی رسول خدا به این صورت بود، یا نماز درست به این صورت است، این‌ها همچنان اطلاق مقامی است، اما اگر انّما ذکر شود، مثل‌اینکه از مقدمات حکمت بالاتر رفته است.

اطلاق لفظی به این منظور گفته می‌شود که شمول همان لفظ نسبت به همه تقسیمات را در بر می‌گیرد، اما در اطلاق مقامی، لفظی نیست که بگوییم این لفظ همه تقسیمات را در بر می‌گیرد، بلکه مقامی است که ما را به این نتیجه نفی قیود و شرایط می‌رساند.

بنابراین وقتی گفته می‌شود اطلاق مقامی، یعنی اطلاقی که استفاده شده از قرینه‌ای که افاده کرده که مقام، مقام حصر است، مقام بیان همه چیز است، اگر در این مقام، مواردی را بیان نکرده است، نیازی به عمل ناگفته‌ها نیست.

«ما دل علی شایع فی جنسه»، در اینجا صدق نمی‌کند، لفظ نیست که گفته شود: «ما دل علی شایع فی جنسه»، بلکه در اینجا یک مقام حصری است که نفی قیود و شرایط می‌کند، به همین دلیل است که رأی دوم می‌گوید که این دو اطلاق وجه مشترکی ندارند، مگر اینکه وجه مشترک این‌طور قرار داده شود که گفته شود اطلاق یعنی نفی قیود، اگر به این صورت گفته شود، آنجا نفی قید می‌کند، اینجا هم نفی می‌کند.

# معناداری ناگفته‌های متکلم؟!

آنچه مولا می‌گوید، می‌خواهد، اما اینکه چیزی که متکلم نمی‌گوید، یعنی نمی‌خواهد، اینکه نگفتن او شاهد نخواستن اوست، آیا این درست است، نگفتن و ناگفته‌های متکلم را معنی‌دار بکنید، گاهی متکلم نمی‌گوید، اما نگفتن او خیلی معانی دارد، اما علی‌القاعده چیزی را که مولا نمی‌گوید، فرد نمی‌داند که آیا این مطلب یا عمل را می‌خواهد یا نمی‌خواهد.

عبور از نگفتن و سکوت و امثالهم، برای کشف اینکه او نمی‌خواهد و دلالت به این نگفته و سکوت داده شود، این‌یک مسئله‌ای در اصول و محاورات ما هست، برشی به این معنا در اصول نشده است، اما در فقه و اصول بسیار مثال هست که از نگفته‌ها، ما یک اراده‌ای یا حقیقتی را کشف می‌کنیم، مثال فقهی‌اش مثل سکوت علامت رضایت است، وقتی چیزی نمی‌گوید، مشخص است که می‌خواهد.

# استفاده رضایت از عدم ردع شارع

در سیره عقلائیه که می‌خواهید امضاء شارع را کشف بکنید، آنجا هم همین فرمول را دارد، می‌گوییم که در مَنظر امام این‌طور رفتار شد، امام تماشا می‌کردند، محذوری هم نداشتند، ردعی هم نکرد، از عدم ردع استفاده رضایت شارع می‌شود، سکوت امام در برابر سیره جاریه و مستمره و احیاناً ارتکازات راسخیه در اذهان عقلا، کشف می‌کند که او هم همراه است، اینجا شما سکوت و نگفتن را پلی قرار می‌دهید، برای اینکه یک مطلبی به شارع نسبت بدهید و کشف بکنید.

اطلاق لفظی هم به همین صورت است، اطلاق لفظی هم به یک شکلی نگفتن العادل کنار اکرم العالم، نگفتن المؤمنه در کنار اعتق الرقبه، این‌طور می‌رساند که شارع این را نمی‌خواهد، پس آن مطلق است، پس عالم به هر صورتی که باشد، مشمول آن خطاب است.

در خیلی از موارد در عقد و ایقاعات می‌آید که ناگفتن شخص، دلالت پیدا می‌کند، سکوت او معنی دار می‌شود، معانی متفاوتی که کدام را می‌خواهد یا نمی‌خواهد یا به چه صورت می‌خواهد، انواع مدالیل را شما از نگفتن به دست می‌آورید.

در دنیای امروز وقتی یک تحلیل محتوا و متن چیزهایی از این قبیل موارد که در هوش مصنوعی انجام می‌شود، یک باب خیلی مهمی دارد، مثلاً می‌گوید که چندین سخنرانی بیان کرده، این واژه‌ها را گفته اما اسمی از واژه‌های دیگر نیست، مشخص است که دنیای درونش به این صورت است با این‌ها دست و پنجه نرم می‌کند ولی با آن‌ها درگیری ندارد پس به فلان نحو است و خیلی استفاده‌هایی که می‌شود. دنیایی است که با این برش در اصول ما کمتر کار شده است.

حال این نگفتن است یک برگ دیگری هم به این برگ اضافه کنید که آن نیز این است که وقتی مقایسه می‌شود، زیاد یا کم گفتن است، این هم به نحوی به عدم برمی‌گردد، اما کمی هست عدمی نیست، مثلاً در قرآن راجع به نماز، این موارد ذکرشده‌اند، یا زکات این موارد ذکر شده است که چندبار به کار رفته است بعضی زیاد و بعضی کم به‌کاررفته‌اند.

در برداشت‌هایی که هست، به این صورت هست که مثلاً گفته می‌شود چون این موضوع نسبت به موضوع دیگر بیشتر در قرآن ذکر شده است، لذا مهم‌تر است، درواقع مقایسه می‌کند که این مورد چون کم بیان شده است، پس به این صورت هست.

زیاد گفتن وقتی معنادار می‌شود که مقایسه با چیزی که نگفته است بشود، اینجا هم به شکلی از نگفته‌ها چیزی کشف می‌کنید، یا در نظام ارتباطات، اخلاق اجتماعی مثلاً در قرآن راجع به غیبت این موارد بیان شده و مورد دیگر بیان‌نشده، یا کمتر بیان شده است، از نگفته و کمتر گفته، مدلولی بیرون می‌آید. فی‌الجمله درست است، اما بالجمله صحیح نیست.

مسئله نگفته‌ها، ننوشته‌ها و کمتر گفته‌ها، یک مقوله‌ای است که به‌عنوان دال و دلالت‌گر و راهنمای به مقاصد و مقصودهای متکلم، باب بسیار مهمی دارد، در اصول و فقه ما نمونه دارد، در فقه مثل‌اینکه سکوت علامت رضایت است، در اصول در اطلاق لفظی به‌گونه‌ای این مسئله هست، در اطلاق مقامی وجود دارد، در سیره عقلائیه که می‌گوید عدم ردع، کاشف از امضاء است، وجود دارد، در اجماع لطفی که می‌گوید اگر همه به این صورت گفتند، اگر قبول نداشت، بیان می‌کرد، مشخص است که چون نگفته است، پس قبول دارد.

البته روشمند سازی آن کم‌وبیش است، کامل نیست، ظاهراً می‌شود جلوتر رفت.

در بحث فلسفه الفاظ و تحلیل متن و بحث‌های جدیدی که در غرب است، توجه شده است، مخصوصاً در تحلیل محتوا و تحلیل متن خیلی به آن توجه می‌شود، مثلاً یکی از کارهای سیاسیون این است که فلان شخص چه چیز گفته است و منظورش از فلان مطلب چه بوده است، یا چه چیز بیشتر یا کمتر گفته است، مطالب را تحلیل می‌کنند، بعضی چیزها را حدس و تخمین می‌زنند.

این‌ها گاهی در حد اشعارات است و گاهی هم به حد دلالت می‌رسد، همه این مواردی که یک سلب، نگفتن، عدم قول یا عدم فعل، مبدل به یک نشانگر و دال می‌شود، باید توجه داشته باشیم که صرف این عدم دال نیست، این عدم در بستر یک موجودی مثل عدم ملکه، همراه با یک شرایط ویژه‌ای معنادار می‌شود، اما صرف نگفتن، انسان چیزی را نمی‌فهمد، وقتی نگفته در کنار اکرم العالم قرار می‌گیرد، اکرم العالم گفته، اما العادل را نگفته است، در این بستر که قرار گرفت، این نگفته معنادار می‌شود، در همین اطلاق مقامی، نگفتن این مطلب در بستری که امام قرار است نماز کامل یا وضو کامل را تصویر بکند، معنادار می‌شود، یا عدم سکوت یا عدم اظهار نارضایتی از کسی که خواستگاری شده است، مقام، یک مقامی است که خواستگار آمده است، آن مقام این سکوت را معنی دار می‌کند، یا سیره که می‌خواهد با عدم ردع ممضات بشود، جریان سیره در منظر امام، با این نگاه که امام هم نقش هادی دارد، تکلیف جامعه را مشخص می‌کند، بنابراین این چند مقدمه که چیده می‌شود، نگفتن در این بستر معنادار می‌شود.

مقدمات اطلاق این بود که مولا در مقام بیان است، این مطلب را گفته است، می‌توانسته بقیه قیود را هم بگوید، اما نگفته است، نگفته‌ای که به‌اضافه چند مقدمه قبل، در این صورت نتیجه اطلاق می‌شد، در اطلاق مقامی و سیره و اجماع و امثالهم همین‌طور است، ناگفته‌ها می‌تواند دال بشود، هنگامی‌که با یک مقدماتی ضمیمه بشود، می‌شود به همین صورت معنادار بشود، حتماً باید در یک بستر و متن و شرایط ضمیمه‌ای قرار بگیرد، تا بتواند معنادار بشود، شبیه چیزی که در اطلاق لفظی و مقامی داریم، در امضا سیره داریم، در سکوت علامت رضا داریم، در اجماع لطفی داریم و امثالهم، این یک قانون کلی است که ورود مختصری کردیم تا جلسه بعد بدان بپردازیم.